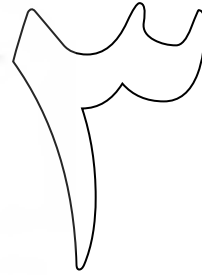


کانادا در کشاکش قبض و بسط سیاست خارجی



مسعود اسلامی*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

masoudislami@gmail.com

* استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

تاریخ تصویب: ۹۵/۳/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۱۷

فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵، صص ۸۷-۱۱۳.

چکیده

از اوایل قرن بیست و یکم به ویژه از زمان روی کار آمدن محافظه‌کاران، تغییرات و چرخش‌های اساسی در رویکردهای سیاسی و بین‌المللی کانادا به وجود آمد که دلالت بر گسست از سنت‌های اعتدال و چندجانبه‌گرایی و پیوست با رویه‌های افراطی، یکجانبه‌گرایی و تقویت نظامی‌گری در سیاست خارجی این کشور دارد. از این‌رو می‌توان از نوعی قبض و بسط در سیاست خارجی کانادا سخن گفت که تحت‌تأثیر سیاست داخلی در برهه‌های زمانی مختلف، موجب کشاکش میان گرایش به واقع‌گرایی و محافظه‌کاری از یک‌سو و گرایش به آرمان‌گرایی و لیبرالیسم از سوی دیگر شده است. این مقاله درصدد واکاوی ریشه‌های سیاسی و تبیین نمودهای قبض و بسط در سیاست خارجی کانادا است. بدین منظور ابتدا به تبیین و تحلیل مبانی سیاسی و راهبردی سیاست خارجی کانادا می‌پردازد و با ارزیابی کارشناسانه‌ای از عوامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری و روند تحول تاریخی سیاست خارجی کانادا، نقاط عطفی که نمایانگر تناوب قبض و بسط در سیاست خارجی کانادا بوده است را شناسایی و تحلیل می‌نماید. سپس با تبیین سنت چندجانبه‌گرایی در تقابل با گرایش محافظه‌کاری در سیاست خارجی کانادا چنین نتیجه می‌گیرد که این کشور در حال انتقال از یک دوره انقباض و اقتدارگرایی متصلب و عمل‌گرایی تندروانه به دوران انبساط و بازسازی سنت چندجانبه‌گرایی است، هرچند که در مسیر این انتقال با چالش‌های سخت داخلی و خارجی مواجه است.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی کانادا، یکجانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی،

حزب محافظه‌کار کانادا

مقدمه

سیاست خارجی کانادا آمیزه‌ای از دو گرایش متفاوت در ذیل راهبرد ائتلاف و دنباله‌روی است. از یک‌سو، جایگاه این کشور در میان مستعمرات و اقمار بریتانیا و عضویت در ائتلاف‌های دیرینه تاریخی، سیاسی و اقتصادی کشورهای غربی موجب شده است کانادا همواره خود را با اهداف و انتظارات بازیگران اصلی به‌ویژه انگلستان و امریکا وفق دهد و تبعیت و هماهنگی با آنها را به‌عنوان یک اصل ثابت و سنت بنیادین در سیاست خارجی خود مراعات نماید. از سوی دیگر، در پرتو امنیت و مزایای دیگری که پیوستن به ائتلاف غربی برای کانادا به دنبال داشته، این کشور توانسته است از پیشینه مستعمراتی خود عبور کند و با تکیه بر رویکرد بین‌المللی و گرایش به امور جهانی وجهه‌ای متمایز و مشخص در میان دولت‌های مشترک‌المنافع و غربی برای خود کسب نماید. کسب وجهه مستقل و اشتها به صلح و چندجانبه‌گرایی در جامعه جهانی برای سیاست خارجی کانادا از مزایا و دستاوردهایی است که این کشور می‌تواند از رهگذر ائتلاف و دنباله‌روی درازمدت با امریکا و انگلیس و در مراتب بعدی با اروپا به دست آورد.

با گذشت بیش از هشت دهه از پایان دوران استعمار، کانادا در جایگاه یک عضو مهم و فعال در انجمن دولت‌های مشترک‌المنافع^۱ همچنان روابط عمیق و دیرینه خود را با بریتانیا حفظ کرده است. از سوی دیگر این کشور با همسایه جنوبی خود یعنی ایالات متحده امریکا نیز روابط راهبردی و گسترده دارد. با این حال بسیاری از سیاست‌مداران و رهبران کانادا اصولاً از نوعی عمل‌گرایی و

میان‌روی محتاطانه در سیاست خارجی حمایت نموده و بطور سنتی تلاش کرده‌اند با احتراز از رویکردهای تخاصمی و سیاست‌های تهاجمی، وجهه‌ای ملایم، صلح‌جو و طرف‌دار آزادی و دموکراسی از خود در جامعه بین‌المللی ایجاد نمایند. رهبران این کشور پس از کسب استقلال از امپراتوری بریتانیا همواره کوشیده‌اند پیوستگی و اتحاد خود را با بریتانیا و امریکا حفظ کنند؛ اما در عین حال تلاش دارند وجهه کشورشان را از یک مستعمره سابق تغییر دهند و برای خود موقعیتی تعریف کنند که بتواند آرمان‌ها و منافع ملی و رسالت‌های ایدئولوژیک خود را فراتر از مرزهای جغرافیایی نیز پیگیری نمایند و به تدریج سبک خاصی از سیاست خارجی را برای خود طراحی کنند (Hart, 2008; Farrell, 1969).

در میان سیاست‌مداران، احزاب سیاسی و همچنین نزد افکار عمومی جامعه کانادا دو نوع گرایش آشکار و پنهان و تا حدی متعارض در عرصه سیاست خارجی این کشور قابل تشخیص است: یک گرایش حامی سنت‌های آرمان‌گرایانه و صلح‌طلب و میان‌روی لیبرالیستی و رویکرد بین‌المللی عدالت‌جویانه و دیگری مدافع شیوه عملگرایی رئالیستی و مداخله‌جویی پیگیرانه و حتی نظامی است (Page and Bouton, 2006). بر این اساس می‌توان گفت که گرایش به امور بین‌المللی و پیگیری رویکردهای چندجانبه برای مدیریت آنها در کانادا هم زمینه‌ها و انگیزه‌های داخلی و هم زمینه‌ها و انگیزه‌های خارجی دارد. کما اینکه گرایش به نوعی انزوا و کناره‌گیری از مسائل بین‌المللی و اتخاذ شیوه‌های یکجانبه متکی بر منافع کوتاه‌مدت و شرکت در ائتلاف‌های بین‌المللی مبتنی بر این رویکرد نیز با نوع تفکر و ایده‌های برخی احزاب سیاسی کانادا کاملاً سازگار است. سیاست خارجی کانادا تحت‌تأثیر سیاست داخلی خود در دوره‌های مختلف، هم رویکرد بین‌المللی آرمان‌گرایانه و لیبرالیستی را تجربه کرده و هم رویکرد بین‌المللی واقع‌گرایانه، اقتدارگرایانه و محافظه‌کارانه را دنبال نموده است (Smith and Sjolander, 2013; Munton and Keating, 2001). برای درک و تحلیل ریشه‌های سیاسی این دو گرایش در جامعه کانادا و نیز ارزیابی میزان اثرگذاری هریک از آنها بر سیاست خارجی این کشور، لازم است ابتدا مروری بر مبانی سیاسی و راهبردی مؤثر بر شکل‌گیری الگوی سیاست خارجی کانادا در بستر فراز و نشیب تحولات تاریخی صورت گیرد و سپس آثار و پیامدهای

قبض و بسط ناشی از این گرایش‌ها برای سیاست خارجی این کشور مورد بحث و مذاقه واقع شود.

۱. مبانی سیاسی و راهبردی سیاست خارجی کانادا

کانادا در ابتدای دهه ۱۹۳۰ میلادی، حق انجام مستقل امور سیاست خارجی را از بریتانیا تحصیل نمود و در جایگاه یک کشور متوسط، سیاست خارجی خود را همسو و همگرا با دولت‌های بزرگ غربی تعریف کرد. پیش از آن اساساً چیزی به‌عنوان سیاست خارجی کانادا مفهوم نداشت، زیرا امپراتوری بریتانیا به مستعمرات خود اجازه عقد و امضای قرارداد بین‌المللی یا مشارکت در ائتلاف‌های سیاسی یا تأسیس سفارتخانه و نمایندگی را نمی‌داد. کانادا در خلال جنگ‌های جهانی اول و دوم و همچنین در فرایند شکل‌گیری و فعالیت سازمان ملل متحد و سازمان پیمان اطلس شمالی (ناتو) همواره نقش یک متحد وفادار و تابع را برای انگلیس و امریکا ایفا نموده است. در دوران جنگ سرد نیز کانادا عضوی از بلوک غرب به‌شمار می‌رفت و مدافع ارزش‌های غربی، سرمایه‌داری و دموکراسی محسوب می‌شد. در دوران پساجنگ سرد نیز کانادا همواره در حلقه‌های ائتلاف دولت‌های غربی و اروپایی حضور داشته و پیوندهای خود را با آنها تعمیق بخشیده است (Bothwell, 2007).

تعبیر «مثلث آتلانتیک شمالی» بیانگر راهبردی است که برای تبیین اهمیت امریکا و انگلیس در سیاست خارجی کانادا و جایگاه کانادا در مناسبات امریکا و انگلیس مطرح است (Haglund, 1999). همکاری و اجابت خواسته‌ها و توقعات امریکا و انگلیس، نقش عضو میانی را در این مثلث برای کانادا رقم زده است. نمونه‌های پیروی کانادا از دو ضلع دیگر مثلث را می‌توان در مشارکت جدی این کشور در عملیات نظامی دو جنگ جهانی و همچنین در جنگ‌ها و عملیات نظامی متعدد بعد از جنگ جهانی دوم در چهارچوب اقدامات نظامی پیمان آتلانتیک شمالی موسوم به ناتو^۱ ملاحظه کرد. در بدو امر، نقش کانادا در این مثلث دنباله‌روی از سیاست‌های کلان و خرد دو ضلع دیگر بود. اما سیاست‌مداران کانادایی به‌ویژه از جریان‌های

لیبرال و چپ به تدریج کوشیدند این مثلث را به سمت نوعی ائتلاف مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک و آرمان‌های مشترک و نگرانی‌های امنیتی مشترک سوق دهند تا جایگاه خود را در آن ارتقاء دهند (McCulloch, 2010° 2011).

در مواقعی که یک بحران بین‌المللی یا منطقه‌ای رخ دهد، به‌ویژه اگر مداخله نظامی امریکا و انگلیس هم در آن مطرح باشد، معمولاً سیاست کانادا پیروی و پیوستن به آن دو کشور است (Massie, 2009; McDonough, 2012). مداخله و مشارکت کانادا در جنگ جهانی دوم با این توجیه ملی صورت گرفت که مردم کانادا برای حمایت از جبهه دوستان و متحدان خود و کمک به نابودی رژیم‌های دیکتاتوری و فاشیستی وظیفه دارد. از آن زمان به بعد، در فرهنگ سیاسی کانادا این ایده که سیاست خارجی باید معطوف به مبارزه جدی با رژیم‌های استبدادی و رهبران سرکوب‌گر باشد، انگیزه مهمی در شکل دادن به رفتار و روابط خارجی این کشور به حساب آمده و رهبران و سیاست‌مداران کانادا از آن برای توجیه و جهت‌دهی سیاست‌های خود بهره‌برداری کرده‌اند. حس افتخار و غرور پیروزی در جنگ جهانی دوم همچنان در حافظه ملی و کتب تاریخی کانادا زنده است. در جنگ ۱۹۵۵ شبه جزیره کره، کانادا با توجیه نبرد علیه دیکتاتوری کیم ایل سونگ، در کنار امریکا و کشورهای غربی وارد عرصه نظامی شد. در جنگ اول خلیج فارس نیز کانادا در ائتلاف ضد تجاوز عراق به کویت با شعارها و توجیحات ضد دیکتاتوری صدام و لزوم مبارزه با آن برای حراست از حقوق بشر مشارکت نظامی داشت. کانادا همچنین در عملیات نظامی علیه رژیم طالبان در افغانستان و حکومت کودتایی آریستید در هائیتی نیز مشارکت داشت. در سال‌های اخیر نیز کانادا به ائتلاف بین‌المللی برای سرکوب داعش پیوست و در عملیات جنگ هوایی در عراق و سوریه نیز مشارکت نمود.

در دوران جنگ سرد، دولت کانادا تحت رهبری پیر الیوت ترودو^۱ در تلاش برای فاصله گرفتن از نقش تبعیت محض از امریکا و انگلستان و ساختن یک سیاست خارجی مستقل، در سال ۱۹۷۰ حتی قبل از امریکا با چین کمونیست رابطه

1. Pierre Elliott Trudeau

برقرار کرد. همچنین هنگامی که مبارزان کمونیست توانستند بر سرمایه‌داران وابسته به امریکا در کوبا غلبه کنند، ترودو بدون اعتنا به فضای پرتنش سیاسی و نظامی آن برهه، با دولت فیدل کاسترو،^۱ رهبر انقلابی کوبا دیدار و با دولت انقلابی کوبا روابط دیپلماتیک و اقتصادی برقرار کرد و از سیاست‌های امریکا و متحدان منطقه‌ای آن برای تحریم و منزوی کردن کوبا پیروی ننمود. در یک مقابله اصولی و ارزشی، کانادا برخلاف سیاست‌های انگلستان در حمایت از رژیم نژادپرست آپارتاید در افریقای جنوبی، از مبارزات سیاه پوستان به رهبری نلسون ماندلا پشتیبانی سیاسی کرد (Bothwell and Granatstein, 1991). همچنین با وجود درگیری شدید و طولانی امریکا و متحدانش در جنگ ویتنام، کانادا از دخالت در این جنگ اجتناب کرد. کانادا در زمره معدود کشورهای بود که علی‌رغم جو بین‌المللی و اصرار ایالات متحده و انگلستان، در سرکوب و جنگ دوم خلیج فارس در سال ۲۰۰۲، علیه عراق شرکت نکرد و حتی از آن انتقاد نمود. با این حال، در خصوص جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، کانادا نتوانست سیاست مستقلی از امریکا و متحدان غربی و عربی آن از خود نشان دهد و صرفاً در چهارچوب ملاحظات راهبردی و سیاسی بلوک غرب به نفع رژیم دیکتاتوری صدام عمل نمود.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد را می‌توان مقطع تعیین کننده‌ای در تغییر رویکرد و بازسازی ساختار سیاست خارجی کانادا محسوب نمود. موضوعی که در سفر برایان مولرونی^۲ نخست‌وزیر وقت کانادا به شوروی سابق، برجسته‌تر شد و در همین راستا کنفرانس «آسمان باز»^۳ بین اعضای دو پیمان ناتو و ورشو در فوریه ۱۹۹۰ در اتاوا برگزار شد (Morrison, 1990). دولت مولرونی در سال ۱۹۸۹ با تجدیدنظر در سیاست دفاعی کانادا و اعلام تعهد به تضمین زندگی و رفاه شهروندان در کنار امنیت، حفظ ارزش‌ها و منافع، محورهای ذیل را به عنوان راهبرد سیاست خارجی و امنیت ملی اعلام نمود: کمک به حفظ فضای سیاسی و امنیتی بین‌المللی؛ تعهد، اطمینان و مسئولیت دولت به عنوان نماینده ملت خود؛ تمرکز بر

1. Fidel Castro
2. Brian Mulroney
3. Open Sky

عوامل داخلی از جمله اقتصاد، سیاست، امور اجتماعی، منافع و ظرفیت‌های نظامی. همچنین کانادا در سال ۱۹۸۹ میلادی به سازمان کشورهای آمریکایی پیوست و نقش پررنگی در روند فعال‌سازی سازمان ملل متحد در دوران پساجنگ سرد برعهده گرفت.

حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک که نقطه عطفی در رویارویی جهان غرب با چالش فراگیر تروریسم به شمار می‌آید، موجب پیامدهای جدی و عمیقی برای مجموعه دولت‌های غربی از جمله کانادا در ابعاد امنیت ملی و بین‌المللی شد (Whitaker, 2003: 241° 265). الزامات رویکرد راهبردی مبارزه با تروریسم موجب شد اکثر کشورهای یورو آتلانتیک ضمن همراهی با آمریکا در لشکرکشی به افغانستان و عراق، تغییرات بنیادین در راهبرد و ساختارهای امنیتی خود ایجاد نمایند. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، کانادا نیز همپای آمریکا و دیگر کشورهای غربی رویکرد خود به امور امنیت بین‌المللی را تغییر داد و مبارزه با تروریسم به یکی از موضوعات و چالش‌های اصلی در سیاست داخلی و خارجی کانادا تبدیل شد و رویکرد خود را بر داشتن سیستم امنیت ملی یکپارچه برای مواجهه با تهدیدات پیچیده علیه منافع ملی در داخل و خارج کشور متمرکز کرد.

رویکرد سیاست خارجی کانادا از ابتدای هزاره سوم به شناخت قدرت نرم و استفاده مؤثر از آن در عرصه تعاملات بین‌المللی نیز معطوف شده و این امر کانادا را به یکی از کشورهای پیشتاز در بهره‌برداری کاربردی از فناوری اطلاعات در عرصه دیپلماسی تبدیل کرده و تعامل با نخبگان، سازمان‌های مردم‌نهاد، موسسات آموزش عالی، رسانه‌ها و شرکت‌های بزرگ تجاری را هدف قرار داده است. لیود اکسورثی^۱ وزیر خارجه سابق کانادا نقش بسیار برجسته‌ای در این رابطه ایفا نمود. وی ضمن اشاره به تعریف و تبیین جوزف نای از قدرت نرم (Nye, 2004)، معتقد بود که کانادا با ارتقاء نقش تکنولوژی ارتباطات در دستگاه دیپلماسی، می‌تواند عملکرد بسیار مؤثرتری در بهره‌برداری از ظرفیت‌های کشورش داشته باشد. اکسورثی ضمن تدوین راهبرد قدرت نرم کانادا برای هزاره سوم، تاکید خاصی بر بین‌المللی کردن

1. Liody Axworthy

ارزش‌های کانادایی از طریق اقناع و روانشناسی اجتماعی داشت. وی معتقد بود که کانادایی‌ها اصالتاً صلح دوست، جهان‌گرا و دارای وجهه جذاب بین‌المللی هستند و این کشور که همواره کم‌تر از یک درصد درآمد سرانه خود را به هزینه‌های نظامی اختصاص داده است، بدون توسل به نیروی نظامی موفقیت‌های چشمگیری در عرصه بین‌المللی داشته است (Brook, 2004). تلاش‌های اکسورثی موجب شد که مجموعه‌ای از اصلاحات و اقدامات با سه هدف آماده‌سازی نیروی انسانی، اتخاذ راهبرد نوآورانه در تکنولوژی ارتباطات و ارائه اطلاعات حداکثری به جامعه تجار کانادایی برای حضور هرچه بیشتر در بازارهای جدید صورت پذیرد (Hillmer and Chapnick, 2001). ایجاد این زیرساخت‌ها موجب جهش سرمایه‌گذاری در بخش فناوری ارتباطات وزارت خارجه کانادا شد و در همین راستا تمرکز ویژه‌ای بر بخش آموزش سخت‌افزار و نرم‌افزار با هدف ایجاد شبکه بین‌المللی ارتباطی هم‌زمان بین کاربران انبوه در دستگاه دیپلماسی کانادا صورت گرفت.

۲. مبانی نظری و بستر اجتماعی سیاست خارجی کانادا

از منظر تئوریک، سیاست خارجی کانادا در قرن بیستم را می‌توان با بهره‌گیری از دو مفهوم «ائتلاف»^۱ و «دنباله‌روی»^۲ توضیح داد. دنباله‌روی یا ائتلاف با جبهه قوی، مفهومی است که واقع‌گرایان ساختاری برای توضیح رفتار دولت‌ها در مواقع مواجهه با خطر تهدید کننده و جنگ قدرت‌های بزرگ مطرح کرده‌اند (Waltz, 1979; Kaufman, 1992). این مفهوم در ادبیات نظری روابط بین‌الملل، به وضعیت مقابل «موازنه قدرت» اشاره دارد که در آن قدرت‌های ضعیف برای حفظ موجودیت و منافع خود بجای تقویت جبهه ضعیف‌تر و مشارکت ایجابی در ایجاد توازن قوا، با پیوستن به جبهه قوی‌تر و پیروی از رهبری ائتلاف برتر یا قدرت برتر در ائتلاف، به شکل‌گیری نوعی موازنه ترس و وحشت به ضرر جبهه ضعیف‌تر کمک می‌کنند (Walt, 1987).

در اندیشه واقع‌گرا، مشارکت قدرت‌های ضعیف در ائتلاف قدرت‌های بزرگ

1. Alliance

2. Bandwagoning

یا دنباله‌روی از آنها صرفاً در فضای امنیتی با هدف حفظ بقاء، دفع خطر و سهم بردن از غنائم و دستاوردهای منازعه صورت می‌گیرد. اما همان‌گونه که نظریه‌پردازان منتقد واقع‌گرایی به درستی گفته‌اند، ائتلاف و دنباله‌روی لزوماً و صرفاً با اهداف امنیتی صورت نمی‌گیرد بلکه ممکن است با هدف کسب منافع درازمدت از جمله تثبیت موقعیت در ائتلاف و توسعه دایره همکاری و پیوستگی با قدرت‌های تعیین کننده و بهره‌برداری از مزایای ائتلاف برای کسب وجهه و اعتبار در جامعه بین‌المللی صورت گیرد (Schweller, 1994). در رقابت بین احزاب داخلی و فرهنگ سیاسی مردم کانادا مهم است که نشان داده شود که کانادا پیرو محض سیاست‌های امریکا و انگلیس نیست و از جایی دستور نمی‌گیرد، هرچند که در واقع چنین نباشد.

از منظر اجتماعی و در عرصه سیاست داخلی کانادا همانند بسیاری از کشورهای غربی دیگر، معمولاً امور داخلی و به‌ویژه مسائل اقتصادی و معیشتی نقش اساسی و تعیین‌کننده دارند. در انتخابات پارلمانی و نخست‌وزیری کانادا، موضوعات مربوط به سیاست خارجی در شرایط عادی که جنگ یا بحران حادی وجود نداشته باشد، برای رأی دهندگان حزبی و مردم عادی چندان اهمیت ندارد. برخی صاحب‌نظران حتی بر این باور بوده‌اند که مردم عادی از فهم دقیق و قدرت تجزیه و تحلیل مسائل سیاست خارجی برخوردار نیستند و لذا سیاست‌مداران نباید در رقابت‌های انتخاباتی در جوامع غربی نظیر کانادا توجه خود را به مسائل سیاست خارجی معطوف نمایند (Lippmann, 1922; Philip, 1964). البته طی دهه‌های اخیر در اثر افزایش آگاهی‌های سیاسی و رشد نهادهای مردمی، این دیدگاه دیرپا و راسخ تا حدی تعدیل شده است (Holsti, 1992). اما به نظر می‌رسد که دو موضوع را می‌توان از این قاعده مستثنی کرد: نخست آن دسته از مسائل مرتبط با تجارت خارجی که ناگزیر از کانال سیاست خارجی می‌گذرد و دوم روابط با ایالات متحده و سایر هم‌پیمانان غربی که ماهیت راهبردی دارند و افکار عمومی نسبت به خدشه‌دار شدن آن حساس و نگران هستند. این دو موضوع در جریان انتخابات سال‌های ۱۹۶۳ که بحران موشکی کوبا تهدید کاربرد سلاح‌های هسته‌ای را مطرح کرده بود و در سال ۱۹۸۸ پیوستن کانادا به موافقتنامه تجاری امریکای شمالی موسوم به نفتا موضوعیت

یافته بود، رقابت‌های انتخاباتی کانادا را تحت‌تأثیر قرارداد (Bow and Black, 2008). به موجب قانون اساسی کانادا مسئولیت مدیریت و هدایت سیاست خارجی برعهده نخست‌وزیر است، اما عوامل متعددی در شکل‌دادن به سیاست خارجی کانادا دخالت دارند که مهمترین آنها عبارتند از احزاب سیاسی، پارلمان و نمایندگان ایالتی، مقامات دولت‌های مرکزی و ایالتی، نهادهای اطلاعاتی و امنیتی، جامعه مدنی، رسانه‌های گروهی، بنیادهای سیاسی و موسسات تحقیقاتی. همچنین مجموعه پیمان‌ها و معاهدات بین‌المللی پذیرفته شده توسط این کشور از جمله پیمان ناتو و سازمان تجارت جهانی از عوامل موثر بر سیاست خارجی این کشور هستند (Nossal, 1997; Nossal, Roussel and Paquin, 2011).

دو حزب عمده لیبرال و محافظه‌کار در عرصه انتخابات کانادا فعالیت تأثیرگذاری دارند و معمولاً بر سر موضوعاتی نظیر اقتصاد قوی و باثبات و نیز نظام کارآمد خدمات بهداشتی و نظام آموزشی کشور که برای همه مردم اهمیت زیادی دارند، با یکدیگر رقابت می‌کنند (Clarke, Kornberg and Scotto, 2009). سایر احزاب از جمله حزب دموکرات‌نو و حزب سبز از نفوذ و تأثیرگذاری بسیار کم‌تری برخوردارند. مطرح شدن یک موضوع سیاست خارجی در رقابت‌های انتخاباتی بستگی به این دارد که احزاب رقیب تا چه حد نسبت به آن حساس باشند و بتوانند با اتخاذ مواضع روشن، دیگر احزاب را نیز به موضع‌گیری و واکنش وادار نمایند. بعلاوه احزاب سیاسی باید بتوانند رأی‌دهندگان را قانع کنند که یک موضوع در سیاست خارجی فوق‌العاده مهم است و رأی آنان می‌تواند در تعیین سرنوشت موضوع اثرگذار باشد (Soroka, 2003; Wiezien, 2005). در انتخابات ۲۰۱۱ کانادا تقریباً هیچ موضوع سیاست خارجی مطرح نبود، اما در انتخابات ۲۰۱۵ بطور بی‌سابقه‌ای رویکرد کلی محافظه‌کاران به مقوله سیاست خارجی از سوی رقبا مورد انتقاد جدی قرار گرفت و مواردی نظیر تقویت نظامی‌گری، یکجانبه‌گرایی، گرایش مفرط به اسرائیل، از دست دادن فرصت‌های تجاری و فروش تسلیحات به کشورهای ناقض حقوق بشر به عنوان فاصله گرفتن از سنت‌های دیرینه سیاست خارجی کانادا قلمداد شد.

سیاست خارجی کانادا تحت‌تأثیر سیاست داخلی خود در دوره‌های مختلف،

هم رویکرد بین‌المللی آرمان‌گرایانه و لیبرالیستی را تجربه کرده و هم رویکرد بین‌المللی واقع‌گرایانه، اقتدارگرایانه و محافظه‌کارانه را آزموده است. گرایش‌های فکری و ایده‌پردازی‌های رهبران و سیاست‌مداران کانادا در عرصه سیاست خارجی، در عمل با چالش‌ها و فراز و نشیب‌های مهمی روبرو شده و در برخی برهه‌های زمانی با تأثیرپذیری از سیاست داخلی و تحولات بین‌المللی، با موفقیت همراه نبوده است. پس از جنگ جهانی دوم، گرایش‌ها و اولویت‌های سیاست خارجی کانادا نتیجه گردش قدرت در دست دو حزب اصلی این کشور بود که دوره‌های مختلف بطور متناوب در مسند حکومت قرارداشتند: دوره ۱۹۵۷-۱۹۴۷، انترناسیونالیسم با حاکمیت دولت لیبرال؛ دوره ۱۹۶۳-۱۹۵۷، تمرکز بر استقلال در برابر آمریکا با حاکمیت دولت محافظه‌کار؛ دوره ۱۹۶۸-۱۹۶۳، توجه به سیاست داخلی توسط لیبرال‌ها؛ دوره ۱۹۸۳-۱۹۶۸، حاکمیت طولانی‌مدت لیبرال‌ها با توجه بیشتر به نقش میانجی‌گری در عرصه بین‌المللی از طریق تقویت مذاکرات با شوروی سابق، چین و کوبا؛ دوره ۱۹۹۲-۱۹۸۳، بازگشت محافظه‌کاران به قدرت و تمرکز بر همگرایی منطقه‌ای به‌ویژه نفتا؛ دوره ۲۰۰۳-۱۹۹۳، بازگشت لیبرال‌ها به قدرت و توجه به شکوفایی اقتصادی و توسعه روابط تجاری با کشورهای دیگر؛ دوره ۲۰۱۵-۲۰۰۳، ابقای دو دوره‌ای محافظه‌کاران در قدرت با گرایش به نظامی‌گری و تقویت روابط با اسرائیل؛ و دوره ۲۰۱۵ به بعد، بازگشت مجدد و مقتدرانه لیبرال‌ها و تلاش برای بازسازی وجهه معتدل و جهان‌گرای کانادا.

۳. سنت چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی کانادا

سنت چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی کانادا بطور مشخص در دو عرصه سیاسی و دیپلماتیک و عرصه تجارت خارجی و روابط اقتصادی نمود یافته است:

(۱) عرصه سیاسی و دیپلماتیک. جغرافیای سیاسی کانادا و محیط پیرامونی آن نقش مهمی در تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور داشته و دارد. به سبب مؤلفه‌های خاص اقتصادی و صنعتی از جمله داشتن مقام اول جهان در صادرات مواد معدنی، مقام دوم جهان در صادرات گندم و ماهی، توانمندی صنعتی بالا در کشتی‌سازی، هواپیماسازی، اتومبیل‌سازی، صنایع دفاعی و بهره‌مندی از یک هفتم

منابع آب جهان، کانادا همواره مورد توجه دیگر کشورها قرار داشته است. فرهنگ مهاجرپذیر و میزان پیشرفت‌های علمی چشمگیر از عوامل پایداری بوده است که موجب جذابیت مراکز علمی و آموزشی کانادا برای اتباع خارجی و به تبع آن مهاجرت از اقصی نقاط جهان به کانادا شده است.

کانادا پس از جنگ جهانی دوم، نقش مهمی در ایجاد سازمان ملل متحد و ساختارهای تخصصی آن ایفا نمود و در نیمه دوم قرن بیستم مشارکت فعالی در ایده‌پردازی، ایجاد و حضور در نیروهای حافظ صلح سازمان ملل داشته و توجه و اهتمام زیادی نسبت به مسائل امنیت بین‌الملل به‌ویژه خلع سلاح و عدم اشاعه و عملیات حفظ صلح از خود نشان داده است. در پی اقدام نظامی سه متحد کانادا یعنی فرانسه، انگلیس و اسرائیل در سال ۱۹۵۶ علیه مصر به بهانه ملی کردن کانال سوئز، لستر پیرسون،^۱ وزیر خارجه وقت کانادا ایده تشکیل نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد را برای حائل شدن بین نیروهای متخاصم تا زمان یافتن راه‌حل دیپلماتیک و اقدام سازمان ملل مطرح نمود (Carroll, 2009) و از این بابت شایسته دریافت جایزه صلح نوبل نیز شد. پیرسون، وزیر امور خارجه کانادا در دهه ۱۹۵۰ و نخست‌وزیر این کشور در دهه ۱۹۶۰، حمایت و مشارکت در عملیات حفظ صلح را به اولویت نخست سیاست خارجی کانادا تبدیل کرد و این نقشی بود که نیروهای نظامی کانادا بعد از دوران جنگ جهانی دوم برای مدت‌های طولانی عهده‌دار آن بودند و خود را برای آن آماده و تجهیز می‌کردند (Middlemiss and Sokolsky, 1989). از آن زمان به بعد، سربازان کانادایی همواره در زمره فعال‌ترین نیروهای حافظ صلح در مأموریت‌های سازمان ملل متحد از جمله در کنگو (۱۹۶۴-۱۹۶۰)، سوریه (۱۹۷۴ تاکنون)، قبرس (۱۹۶۴ تاکنون) حضور یافته‌اند و در اکثر موارد نقش نیروهای پشتیبان و غیررزمنده را به‌عهده گرفته‌اند.

ایده «کانادای حافظ صلح» و وجهه و آوازه مثبت ناشی آن هم در داخل این کشور مورد اقبال رهبران و سیاستمداران و مردم قرار گرفت و هم زمینه مناسبی برای فعالیت‌های بین‌المللی کانادا در چهارچوب سازمان‌های بین‌المللی و اقدامات

1. Lester Pearson

دیپلماتیک چندجانبه فراهم آورد. برای درک زوایای پنهان گرایش به چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی کانادا، توجه به این نکته بسیار مهم است که رویکرد بین‌المللی و آوازه صلح‌طلبی کانادا در واقع فرصت و مناسبتی را در اختیار دولتمردان این کشور قرارداد تا برای پرهیز از محذورات همراهی ناخواسته با امریکا و اروپا برای مداخلات نظامی در گوشه و کنار جهان از آن بهره‌برداری نمایند.

اگرچه با پایان جنگ سرد و تحول در ساختار روابط بین‌الملل در آغاز دهه ۱۹۹۰ میلادی، سازمان ملل حیات مجدد یافت و عملیات حفظ صلح نیز برای مواجهه با بحران‌های سیاسی و نظامی رونق گرفت، اما دو عامل سبب شد که کانادا به تدریج از فعالیت‌های خود در عملیات حفظ صلح ملل متحد بکاهد. نخستین عامل شکست مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل در سومالی (۱۹۹۵-۱۹۹۲)، رواندا (۱۹۹۴-۱۹۹۳) و عراق (۲۰۰۳-۱۹۹۱) بود که موجب شد کارایی و آثار این عملیات در دوران پساجنگ سرد و شرایط و مقتضیات جدید بین‌المللی با چالش‌ها و انتقادات زیادی مواجه شود (Martin and Fortmann, 1995). عامل دوم تغییر رویکردی بود که در سیاست‌های دفاعی کانادا رخ داد و نگاه تصمیم‌گیران کانادایی را از نقش ثابت تأمین نیرو برای عملیات حفظ صلح و درگیری با معضلات جدیدی که آن عملیات را از حفظ صلح به صلح‌سازی و ملت‌سازی و دولت‌سازی تبدیل کرده بود، به ایفای نقش بیشتر و مؤثرتر در کنار متحدان غربی در عملیات نظامی و پشتیبانی سازمان ناتو معطوف نمود (Mair, 2011).

برای درک مبانی و اصول سیاست خارجی کانادا باید به دو موضوع مهم دیگر که در زمره اولویت‌های سیاست‌مداران حاکم در کانادا اعم از لیبرال و محافظه‌کار قرار داشته اشاره کنیم. نخست موضوع حقوق بشر و امنیت انسانی و دوم اعطای کمک‌های توسعه‌ای به کشورهای دیگر است. کانادا یکی از کشورهای بانی و فعال در مراحل نگارش، مذاکره و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر طی سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ بود و در تهیه و تدوین و عضویت در سایر کنوانسیون‌های بین‌المللی مربوط به حقوق بشر نیز کوشا بوده است (Brysk, 2009). توجه به حقوق بشر در قالب طرح ارزش‌های کانادایی، همواره مورد توجه سیاست‌گذاران این کشور قرار داشته و این موضوع در بسیاری از موارد به عنصر چالشی در روابط این

کشور با دولت‌های دیگر از ایالات متحده آمریکا در موضوعات حقوق مهاجرین و مشروعیت استفاده از مواد مخدر گرفته تا چین و روسیه و جمهوری اسلامی ایران در موضوعات مخالفین نظام، زندانیان و غیره تبدیل شده است.

بر اساس یک سنت و رویه معمول و مورد توجه احزاب سیاسی و افکار عمومی، کانادا تقریباً در تمامی روابط و مناسبات دوجانبه خود با کشورهای دیگر موضوع حقوق بشر را دنبال می‌کند و از زمینه‌ها و فرصت‌های دیگر نظیر ظرفیت سازمان‌های بین‌المللی جهانی مانند سازمان ملل متحد و سازمان‌های منطقه‌ای نظیر سازمان دولت‌های امریکایی برای مطرح کردن و حمایت از حقوق بشر بهره‌برداری می‌نماید. در راستای حمایت و ترویج حقوق بشر و امنیت انسانی، سیاست خارجی کانادا بطور مشخص معطوف به حمایت از افراد در مسیر تقویت ارزش‌های انسانی، کاهش درگیری‌های مسلحانه، افزایش مسئولیت‌پذیری نهادهای دولتی و خصوصی در زمینه‌های دموکراسی و حقوق بشر، پیشگیری از درگیری‌های نظامی، تقویت نقش سازمان‌های بین‌المللی در مدیریت درگیری‌ها بدون توسل به خشونت و جنگ، حمایت از فرایند عمومی صلح جهانی، تقویت امنیت داخلی در مواجهه با تهدیدات و جرایم سازمان یافته بین‌المللی و قاچاق انسان است. کانادا در فرایند تأسیس دادگاه کیفری بین‌المللی نیز نقش بارزی ایفا کرد و در زمینه طرح و پردازش ایده‌های حقوق بشری در سازمان ملل متحد از جمله «مسئولیت حمایت»^۱ نیز فعالانه مشارکت داشت (Brysk, 2009). در مجموع به نظر می‌رسد که اهمیت و اولویت موضوع حقوق بشر در سیاست خارجی کانادا در میان نخبگان همه احزاب سیاسی مورد اتفاق نظر باشد. البته دولت کانادا خود نیز در معرض انتقادات جدی در زمینه عملکرد حقوق بشری قرار دارد و به‌ویژه در خصوص رفتار با بومیان کانادایی متهم به نسل‌کشی و نقض سیستماتیک حقوق بشر است (The Canadian Holocaust, 2016).

یکی دیگر از ابعاد گرایش بین‌المللی در سیاست خارجی کانادا، اهتمام ویژه‌ای است که نسبت به اعطای کمک‌های توسعه‌ای به کشورهای نیازمند مبذول می‌شود.

در کنار مشارکت فعال نیروهای نظامی کانادا در مأموریت‌های جنگی ناتو از جنگ کره تا بالکان و عراق و لیبی و سوریه، و نیز عملیات حفظ صلح که در برخی موارد مانند سومالی به خشونت و قتل و شکنجه توسط نیروهای کانادایی آلوده شد، دولت کانادا از ایجاد وجهه نرم و خوشایند برای خود غافل نمانده و اعطای کمک‌های توسعه‌ای را بدین منظور همواره در دستور کار خود قرار داده است. این سنت دیرینه را نیز باید از دستاوردها و میراث لستر پیرسون، نخست‌وزیر فقید کانادا در دهه ۱۹۶۰ بشمار آورد. او که زمانی رئیس کمیسیون مربوطه در سازمان ملل بود، پیشنهاد داد که هفت دهم درصد از درآمد ناخالص ملی کانادا به اعطای کمک‌های توسعه‌ای به کشورهای دیگر اختصاص داده شود. هرچند این رقم هیچ‌گاه محقق نشد، اما پیشنهاد و عزم راسخ پیرسون تأثیر بسیاری در شکل‌گیری و اجرای کمک‌های توسعه‌ای کانادا در دهه ۱۹۷۰ و بعد از آن داشت (Clemens and Moss, 2007)؛ تا اینکه دولت هارپر تحت تأثیر اوضاع اقتصادی کانادا و با ادعای افزایش کارآیی نسبت به دولت‌های پیشین این کمک‌ها را در سال ۲۰۱۰ متوقف نمود و نهاد مستقل مربوط به آن^۱ را در وزارت امور خارجه، تجارت و توسعه^۲ ادغام کرد (Brown, 2013; Davison, 2012). اعطای کمک‌های مالی از سوی دولت کانادا معمولاً با موضوع رعایت حقوق بشر در کشور دریافت‌کننده گره زده می‌شود و به عنوان ابزاری برای فشار و پیشبرد اهداف سیاست خارجی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. در موارد متعددی اعطای کمک مالی به شرکت‌های خصوصی در کشورهای هدف گزارش شده و بخاطر عدم تحقق اهداف توسعه‌ای و کارآمدی ضعیف آنان مورد انتقاد قرار گرفته است (Blackwood and Stewart, 2012).

۲) عرصه تجارت خارجی و روابط اقتصادی. به موازات فعالیت‌های سیاسی، دیپلماتیک و حتی نظامی برای حفظ وجهه بین‌المللی و کسب منافع سیاسی، رویکرد بین‌المللی در سیاست خارجی کانادا همواره مبتنی بر تلاش برای کسب منافع اقتصادی و تجاری نیز بوده است. کانادا کشور ثروتمندی است؛ نظام اقتصادی کانادا سرمایه‌داری لیبرالیستی است. ماشین بزرگ تولید محصولات متنوع صنعتی،

1. Canadian International Development Agency (CIDA)

2. Department of Foreign Affairs, Trade, and Development (DFATD)

کشاورزی، دارویی و بهداشتی، نیازمند بازارهای خارجی است. صنعت نفت در اقتصاد کانادا جایگاه بسیار مهمی دارد، اما این کشور عضو سازمان اوپک نیست. سرمایه‌گذاری در دانش و فناوری بهره‌برداری از شن‌واره‌های فسیلی (شیل)^۱ و عملیاتی کردن تولید نفت و گاز از آن، موقعیت کانادا را در صنعت نفت و گاز بصورت ممتازی ارتقاء داده است. کانادا همچنین در فناوری و بهره‌برداری از منابع انرژی‌های نو و تجدیدپذیر بسیار پیشرفته است.

در چنین شرایطی، سیاست خارجی لاجرم بخش عمده تلاش و نیروی خود را معطوف ایجاد شبکه تجاری با دیگر کشورها می‌نماید. در این میان البته همسایگان بزرگ کانادا در امریکای شمالی نقش و سهم ویژه‌ای دارند، اما گردش چرخ‌های اقتصاد ملی کانادا به شدت نیازمند صادرات کالا به خارج و همچنین جذب سرمایه خارجی است. از این‌رو کانادا در سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های تجاری منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بسیار فعال است. کانادا عضو هفت کشور بزرگ صنعتی جهان است و همراه با امریکا، انگلستان، آلمان، ژاپن، ایتالیا و فرانسه سیاست‌های کلان تجاری خود را با آنان هماهنگ می‌نماید. از سوی دیگر، کانادا در «انجمن ملت‌های آسیای جنوب شرقی»^۲ و سازمان «همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوسیه»^۳ مشارکت فعال دارد. کانادا همچنین عضو فعال «سازمان تجارت جهانی»^۴ و «گروه ۲۰» است و در پیشبرد معاهده جامع «مشارکت ترنس پاسیفیک»^۵ که در سال ۲۰۱۵ به امضا رسید نیز نقش مؤثری داشت.

اصول، شعارها و آرمان‌های ملی که دولتمردان کانادا از آنها برای توجیه سیاست خارجی خود بهره می‌گیرند، در عرصه تجارت خارجی نیز به شدت مطرح است، اما در مواردی هم قربانی منافع تجاری می‌شوند. پابندی به ارزش‌هایی مانند حقوق بشر و مبارزه با دیکتاتوری و رژیم‌های سرکوبگر به سبک و شیوه کانادایی از

1. Shale Oil/Gas
2. The Association of South East Asian Nations (ASEAN)
3. Asia-Pacific Economic Cooperation (APEC)
4. World Trade Organization (WTO)
5. Trans-Pacific Partnership (TPP)

یک سو و نیازمندی اقتصاد و اشتغال داخلی به مبادلات تجاری از سوی دیگر، موجب می شود که در برخی موارد نوعی استاندارد دوگانه و ناسازگاری بین ادعا و عملکرد در رفتار دولت کانادا بروز کند. نمونه بارز این ناسازگاری که معمولاً به ضرر ارزش ها و آرمان های سیاست خارجی و به نفع منافع تجاری و اقتصادی تمام می شود را می توان در عقد قرارداد فروش مقادیر بسیار زیادی از تسلیحات نظامی توسط دولت محافظه کار هارپر به عربستان سعودی و اجرای آن توسط دولت لیبرال ترودو مشاهده کرد (New Europe, 6 January 2016).

۴. گسست از سنت ها و پیامدهای آن برای سیاست خارجی کانادا

پیروزی حزب محافظه کار به رهبری استفان هارپر در سال ۲۰۰۳، مرحله جدیدی را در سیاست خارجی کانادا رقم زد و در پی آن تغییرات مهمی در رویکرد سیاسی و بین المللی این کشور بروز کرد. دیپلماسی مبتنی بر اصول و ارزش ها و سنت های کانادایی، در دوره هارپر جای خود را به نوعی واقع گرایی فرصت طلبانه و متهورانه داد و موفقیت های کوتاه مدت سیاسی جایگزین اهداف بلندمدت اصولی شد. نگاه سیاه و سفید و ایدئولوژیک به جهان و فقدان راهبرد روشن و متعارف در تعامل با جامعه بین المللی، به تدریج آثار خود را در کناره گیری و فاصله رو به افزایش با سایر کشورها نشان داد. در این دوره، دولت کانادا البته شعارهای خود در زمینه پاسداری از ارزش های کانادایی و ترویج آزادی های مدنی و حکومت قانون و دموکراسی را از دست نهاد، اما در عمل اهداف عینی و برنامه مشخصی را دنبال نمی کرد بلکه چه بسا با تندروی و مواضع افراطی به زمینه های حل مسائل لطمه هم می زد. نمونه بارز اینگونه تغییرات در سیاست خارجی کانادا تحت رهبری هارپر در خصوص قضیه فلسطین و نقش رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه قابل ملاحظه است. دولت هارپر تحت تاثیر سیاست های رژیم صهیونیستی به یک سلسله اقدامات افراط گرایانه در روابط با خاورمیانه تحت لوای مبارزه با تروریسم مبادرت ورزید که حمایت بی قید و شرط از اقدامات رژیم صهیونیستی در حمله به غزه، تصویب قوانین سخت گیرانه مهاجرتی و قطع رابطه با جمهوری اسلامی ایران، از نمودهای عینی آن است.

ناکامی کانادا در سال ۲۰۱۳ در کسب آراء لازم برای عضویت موقت در شورای امنیت ملل متحد، شوک مهمی برای سیاستمداران و دیپلمات‌های کانادایی بود که در کمال ناباوری، شهرت و وجهه بین‌المللی سیاست خارجی خود را با بحران مواجه دیدند. تا پیش از آن، کانادا همواره در جامعه بین‌المللی به‌عنوان یک عضو فعال و معروف به داشتن رویکردی بین‌المللی و حامی همکاری‌های چندجانبه در چهارچوب سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه سازمان ملل متحد به‌شمار می‌رفت. از دیدگاه برخی محققین کانادایی، دلایل ناکامی کانادا در کسب آراء لازم جهت عضویت در شورای امنیت ملل متحد را می‌توان در کاهش چشمگیر کمک‌های توسعه‌ای کانادا به کشورهای افریقایی؛ فراخوانی و بیرون بردن نیروهای نظامی کانادا از نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و حمایت همه‌جانبه و مصرانه از اسرائیل جست‌وجو کرد (Denis Stairs, 2011).

آثار تندروی و افراط‌گری در سیاست‌های هارپر آنقدر مشهود بود که روند انتقاد و سرزنش وی در داخل و خارج کانادا به تدریج افزایش یافت. نوک پیکان انتقادات وارد بر دولت محافظه‌کار هارپر متوجه سیاست خارجی وی بود که آثار آن به تدریج در سیاست و اقتصاد داخلی نیز نمایان می‌شد. استفانی کاروین^۱ در بررسی سیاست خارجی دولت هارپر بر این نکته تأکید می‌نماید که «هارپر به‌عنوان آخرین نومحافظه‌کار با حمایت از رویکرد هجومی جمهوری خواهان امریکا در تجاوز به عراق و افغانستان، به دنبال ترویج ارزش‌های دموکراتیک کانادایی و امریکایی در جهان بود و در حمایت از اسرائیل افراط نموده و به قطع رابطه با ایران رسید و تبعیضاتی بر اقلیت‌های دینی و مهاجرین اعمال نمود. اشتباه هارپر نگاه ایدئولوژیک و غیرمتناسب به سیاست خارجی بود» (Carvin, 11 Sept. 2015).

اندرو کوهن^۲ استاد معروف دانشگاه کارلتون در کانادا طی مقاله‌ای با عنوان «مطلق‌گرایی در سیاست خارجی کانادا»، موضع دولت هارپر در قبال مذاکرات هسته‌ای ایران با غرب را مصداقی از مطلق‌گرایی سیاست خارجی کانادا دانست و اظهار داشت: «در حالی که قدرت‌های اروپایی و امریکا در حال مذاکره با ایران

1. Stephanie Carvin

2. Andrew Cohen

هستند، کانادا به نتیجه مذاکرات شک داشته و این شک متاثر از مواضع و نیات اسرائیل است که فکر می‌کنند مذاکره راه به‌جایی نخواهد برد. سفارت ما همچنان در تهران تعطیل است و جان بیرد وزیر خارجه همچنان سیاست سخت را در رابطه با ایران دنبال می‌نماید. همچنان که هارپر هم معتقد به شکست مذاکرات هسته‌ای است و همواره می‌گوید ما از قبل گفتیم که نتیجه مذاکرات توافق جامع نخواهد بود و کانادا از توافق ناقص حمایت نمی‌نماید» (Cohen, 22 July 2014). صاحب‌نظران و اصحاب رسانه‌های مهم سیاسی در کانادا نیز در موارد متعددی به نقد و اعتراض به سیاست‌های تندروانه دولت محافظه‌کار هارپر می‌پرداختند (Hampson and Heinbecker, 2009-2010).

در حالی که سیاست خارجی دولت محافظه‌کار هارپر در معرض انتقاد سنت‌گرایان و حامیان اقدامات چندجانبه بین‌المللی در کانادا قرار داشت، افت شدید قیمت نفت که نقش مهمی در تأمین درآمد اقتصادی کانادا دارد، موجب ناتوانی بیشتر دولت در اجرای برنامه‌های رفاهی و برآورده کردن خواسته‌های مردم در زمینه‌های بهداشت و درمان، آموزش سطوح پایه، اشتغال و مالیات شد و همچنین گرایش آنها به احزاب رقیب را به دنبال داشت. خستگی و زدگی از حدود یک دهه سیاست اقتدارگرا و تحکم‌آمیز و تندروانه در داخل و خارج، تغییر دولت را برای مردم مطلوب کرده بود. حزب لیبرال کانادا به رهبری جاستین ترودو، فرزند پیر ترودو سیاستمدار خوشنام و تأثیرگذار سه دهه پیش کانادا، با شعارها و اهدافی مانند تغییر واقعی برای کانادا، بازگرداندن سیاست خارجی به مدار اعتدال و لزوم پرهیز از تندروی، یکجانبه‌گرایی و افراط وارد مبارزات انتخاباتی ۲۰۱۵ شد و در میان ناپاوری محافظه‌کاران و حتی هم‌حزبی‌هایش به پیروزی رسید.

این پیروزی بطور آشکار جهت‌گیری سیاست خارجی کانادا را تحت‌تأثیر قرارداد و اولویت‌های آن را عوض کرد. ترودو و حزب لیبرال در دوران مبارزات انتخاباتی انتقادات خود را علاوه بر ناکامی وی در سیاست‌های اقتصادی و رفاهی داخلی، بر سیاست خارجی هارپر و حزب محافظه‌کار متمرکز کردند و توانستند افکار عمومی را قانع نمایند که وجهه و منافع کانادا در کشاکش افراط و تندروی در سیاست خارجی و فاصله گرفتن از سنت‌های صلح‌طلبی و میانه‌روی آسیب دیده

است. مهمترین آسیب‌های سیاست خارجی انقباضی هارپر را می‌توان در مواردی نظیر انزوای ناشی از گریز از همکاری‌های چندجانبه و همچنین افراط و تکروری در مسائل بین‌المللی از جمله کاهش مشارکت در عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد و کنوانسیون‌های محیط زیستی، نظامی‌گری و غلبه نگاه امنیتی در روابط خارجی از جمله درگیر شدن در جنگ در افغانستان، لیبی، عراق و سوریه، هماهنگی و ارتباط تنگاتنگ با اسرائیل به‌ویژه حزب لیکود و شخص نتیناهو، نادیده گرفتن کشتار مردم غزه توسط رژیم صهیونیستی و کنار گذاشتن همکاری با فلسطین و قطع روابط با جمهوری اسلامی ایران به بهانه‌های واهی و تلاش برای دامن زدن به ایران هراسی برشمرد. تمامی این موارد، در زمان مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۱۵ مطرح بود و حزب لیبرال ضمن انتقاد از پیامدهای سیاست‌های انقباضی هارپر، وعده اتخاذ رویکرد انبساطی در سیاست خارجی را با صراحت مطرح کرد. ورود در اقدامی سریع و نمادین در نخستین ماه استقرار دولت خود، نام «وزارت امور خارجه، بازرگانی خارجی و توسعه کانادا»^۱ را به «امور جهانی کانادا»^۲ تغییر داد و شش اولویت کاری برای سال ۲۰۱۵-۲۰۱۶ اعلام نمود: کمک به رفاه اقتصادی کانادا از طریق متنوع ساختن روابط تجاری با بازارهای در حال ظهور و با رشد بالا؛ توسعه تعامل و همکاری کانادا با ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای نیمکره غربی؛ افزایش تعامل اقتصادی و سیاسی کانادا با آسیا؛ ترویج دموکراسی و احترام به حقوق بشر؛ اجرای برنامه‌های توسعه‌ای کانادا برای کاهش فقر و تأمین کمک‌های بشردوستانه؛ و حمایت از امنیت و ایمنی اتباع کانادایی در خارج از این کشور (Global Affairs Canada, 2016).

نتیجه‌گیری

پیشینه تاریخی کانادا به‌عنوان مستعمره دیرینه بریتانیا و استمرار عضویت در زمره کشورهای غربی که هنوز فرماندار کل آن از سوی ملکه انگلستان تعیین می‌شود، در کنار جغرافیای وسیع بین دو اقیانوس و طولانی‌ترین مرز مشترک جهان با ایالات متحده

1. Canadian Department of Foreign Affairs, Trade and Development
2. Global Affairs Canada

امریکا، سیاست داخلی و خارجی کانادا را در مدار الزامات، مقهورات و محذورات هماهنگی و دنباله‌روی از امریکا و انگلیس نگاه داشته است. فقط ۸۵ سال از استقلال کانادا می‌گذرد. طی این مدت، سیاست خارجی کانادا همواره در کشاکش دنباله‌روی واقع‌گرایانه از امریکا و انگلیس با رویکرد نظامی و امنیتی از یک‌سو و جاه‌طلبی‌های استقلال‌طلبانه و بلندپروازی‌های آرمان‌گرایانه در عرصه بین‌المللی از سوی دیگر قرار داشته است.

سیاست خارجی کانادا تحت‌تأثیر سیاست داخلی خود در دوره‌های مختلف، در کشاکش دو رویکرد واقع‌گرایی و محافظه‌کاری از یک‌سو و رویکرد آرمان‌گرایانه و لیبرالیستی از سوی دیگر در قبض و بسط بوده است. اگرچه جغرافیای سیاسی و پیوندهای تاریخی، نقش عضو میانی «مثلث آتلانتیک شمالی» را برای کانادا رقم زده است، اما سیاست‌مداران کانادایی به‌ویژه از جریان‌های لیبرال و چپ، به تدریج کوشیدند این مثلث را به سمت نوعی ائتلاف مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک و آرمان‌های مشترک و نگرانی‌های امنیتی مشترک سوق دهند تا جایگاه خود را در آن از یک تابع وابسته به یک متغیر فعال ارتقاء دهند (McCulloch, 2010° 2011). برای درک زوایای پنهان گرایش به چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی کانادا توجه به این نکته بسیار مهم است که دولتمردان این کشور با اتخاذ رویکرد بین‌المللی، در کنار تلاش برای ساختن آوازه صلح‌طلبی کانادا در واقع به دنبال ایجاد فرصت و محملی برای پرهیز از محذورات همراهی ناخواسته با امریکا و اروپا در مواقع لزوم نیز بوده‌اند.

سیاست خارجی کانادا بطور بارزی متأثر از سیاست داخلی و در خدمت آن است. بطور سنتی، موضوعات سیاست خارجی در روند سیاست داخلی و رقابت‌های انتخاباتی جایگاه مهم و مستقلى ندارند مگر آن که بحران امنیتی یا خطر جنگ در میان باشد و یا اقتصاد داخلی مستقیماً تحت‌الشعاع وضعیت تجارت خارجی قرار گرفته باشد. تبعیت و هماهنگی با بازیگران اصلی به‌ویژه انگلستان و امریکا، به‌عنوان یک اصل ثابت و سنت بنیادین در سیاست خارجی کانادا خود را نشان می‌دهد. از سوی دیگر، تلاش برای عبور از پیشینه مستعمراتی و کسب وجهه‌ای متمایز و متشخص در میان دولت‌های مشترک‌المنافع و غربی با تکیه بر

رویکرد بین‌المللی و گرایش به امور جهانی در رقابت بین احزاب داخلی و فرهنگ سیاسی مردم کانادا از اهمیت زیادی برخوردار است. سنت چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی کانادا در دو عرصه سیاسی و دیپلماتیک و عرصه تجارت خارجی و روابط اقتصادی نمایان است. موضوعاتی نظیر مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای؛ فعالیت در عملیات حفظ صلح؛ حقوق بشر و اعطای کمک‌های توسعه‌ای، محورهای رویکرد بین‌المللی کانادا به حساب می‌آیند.

در مجموع به نظر می‌رسد که سیاست خارجی کانادا در حال انتقال از یک دوره انقباض و اقتدارگرایی متصلب و عمل‌گرایی تندروانه به دوران انبساط و اعتدال‌گرایی و بازسازی سنت چندجانبه‌گرایی است. زمینه‌های داخلی و خارجی برای تغییر و تحول در سیاست خارجی کانادا تا حد زیادی مهیا است. اهداف اولویت‌هایی که از سوی جاستین ترودو، نخست‌وزیر جدید کانادا مطرح شده ترجمان خواست افکار عمومی و جامعه سیاسی شامل احزاب، نخبگان دانشگاهی، دیپلمات‌ها و سازمان‌های غیردولتی برای عبور از مضایق دوران حاکمیت محافظه‌کاران در این کشور است. البته این جریان بدون رقیب و فارغ از مقاومت‌های سیاسی و مخالفت‌های حزبی نیست و عبور از آثار و پیامدهای سیاست‌های انقباضی دوره هارپر کار چندان ساده‌ای به نظر نمی‌رسد. موفقیت در این مسیر تا حد زیادی به قدرت و جسارت رهبری در ایجاد تغییر و مدیریت جریان‌های سیاسی داخلی و به میزان توانایی دولت ترودو در سامان دادن به اوضاع اقتصادی و اجتماعی بستگی دارد. با این حال، بستر تاریخی سیاست خارجی کانادا در پرتو تحولات داخلی این کشور و همچنین روند امور بین‌المللی و جهانی، نشانه‌هایی از بازگشت به سنت‌های دیرپا در سیاست خارجی حول محورهای آتلانتیک‌گرایی، منطقه‌گرایی مدرن و چندجانبه‌گرایی بین‌المللی را نوید می‌دهد.

منابع

- Almond, G. A.: 1950. **The American People and Foreign Policy**. 1st ed. New York: Harcourt Brace.
- Blackwood, E., and Stewart, V. 2012. CIDA and the Mining Sector: Extractive Industries as an Overseas Development Strategy. In S. Brown, ed. **Struggling for Effectiveness: CIDA and Canadian Foreign Aid**. Montreal and Kingston: McGill-Queen's University Press, 24-52.
- Bothwell R. 2007, **Alliance and Illusions: Canada and the World: 1945-1984**, Vancouver, University of British Columbia.
- Bothwell R. and Granatstein J. L. 1991, **Pirouette: Pierre Trudeau and Canadian Foreign Policy**, Toronto University Press.
- Bow, B. and Black, D. 2008. "Does Politics Stop at the Water's edge in Canada? Party and Partisanship in Canadian Foreign Policy," **International Journal**, 64 (1), 7-27.
- Brook, Stephen. 2004, **The Canadian Democracy**, Oxford University Press.
- Brown, S. 2013. Canada's Foreign Aid Before and After CIDA: Not a Samaritan State. **International Journal**, 68 (3), 501-512.
- Brysk, A. 2009. Global Good Samaritans: Human Rights as Foreign Policy. Oxford: Oxford University Press.
- Carroll, M. K. 2009. **Pearson's Peacekeepers: Canada and the United Nations Emergency Force: 1956-1967**. Vancouver: The University of British Columbia Press.
- Carvin, Stephanie. 11 Sept. 2015. Leadership Labels: No, **Harper in Not a Neo-Con**, <https://www.opencanada.org/features/leadership-labels-no-harper-is-not-a-neo-con/>.
- Clarke, H.D., Kornberg, A. and Scotto, T. J. 2009. **Making Political Choices: Canada and the United States**. Toronto: University of Toronto Press.
- Clemens, M.A. and Moss, T. J. 2007. The Ghost of 0.7 Percent: Origins and



Relevance of the International Aid Target, *International Journal of Development Issues*, 6 (1), 3–25.

Cohen A. 22 July 2014. *Canada's Absolutist Foreign Policy*, <http://www.google.com/ottawacitizen/canadas-absolutist-foreign-policy>.

Converse, Philip E. 1964. "The Nature of Belief Systems in Mass Publics," In: D.E. Apter, ed. *Ideology and Discontent*. New York: Free Press, 206–261.

Davison, J. 3 April 2012. Does Cutting Foreign Aid Threaten Canada's Reputation in the World? *CBC News Online*, available from: <http://www.cbc.ca/news/canada/does-cutting-foreign-aid-threaten-canada-s-reputation-in-the-world-1.1185278>. [Accessed 10 October 2014].

Farrell R. Barry. 1969. *The Making of Canadian Foreign Policy*, Scarborough, Prentice Hall.

Fen Osler Hampson and Paul Heinbecker, Eds. 2010. *Canada Among Nations 2009-2010: As Others See Us*, McGill-Queen's University Press; The Last Neocon, <http://foreignpolicy.com/2015/09/02/the-last-neocon-canadas-stephen-harper>; Principles and Prejudice: Foreign Policy Under the Harper, www.cips-cepi.ca/.../principles-and-prejudice-foreign-policy-under-the-Harper.

Global Affairs Canada. 2016. <http://www.international.gc.ca/departement-ministere/priorities-priorites.aspx?lang>, [Accessed March 2, 2016].

Haglund, D.G. 1999. "The North Atlantic Triangle Revisited: (Geo)Political Metaphor and the Logic of Canadian Foreign Policy, *American Review of Canadian Studies*, 29 (2), pp. 211–235.

Hart Michael. 2008. *From Pride to Influence: Towards a New Canadian Foreign Policy*, Vancouver: University of British Columbia.

Hillmer N. and Molot M. A., eds. 2001. "The Axworthy Legacy," in *Canada among Nations*, Toronto: Oxford University Press.

Holsti, O.R. 1992. "Public Opinion and Foreign Policy: Challenges to the Almond-Lippmann Consensus," *International Studies Quarterly*, 36 (4), 439–466.

Kaufman, Robert G. 1992. "To Balance or to Bandwagon? Alignment Decisions in 1930s Europe," *Security Studies*, Vol. 1, No. 3, pp. 417–447.

Lippmann, W. 1922. *Public Opinion*, New York: Harcourt.

Mair, R., 2011. Canada – Peacekeeper to Combatant, *Strategic Culture*

- Foundation Online Journal**, available from: <http://www.strategic-culture.org/news/2011/03/30/canada-peacekeeper-to-combatant.html> [Accessed 27 February 2014].
- Martin, P. and Fortmann, M. 1995. "Canadian Public Opinion and Peacekeeping in a Turbulent World," **International Journal**, 50 (2), 370-400.
- Massie, J. 2009. "Making Sense of Canada's "Irrational" International Security Policy: A Tale of Three Strategic Cultures," **International Journal**, 64 (3), pp. 625-645.
- McCulloch, T. 2010-2011. The North Atlantic Triangle: A Canadian Myth, **International Journal**, 66 (1), 197-207.
- McDonough, D.S. 2012. "Canada's Grand Strategy and the Asia-Pacific: Past Lessons, Future Directions," **Canadian Foreign Policy Journal**, 18 (3), pp. 273-286.
- Middlemiss, D.W. and Sokolsky, J.J. 1989. **Canadian Defense: Decisions and Determinants**. Toronto: Harcourt Brace.
- Morrison, Alex. 1990. **The Canadian Strategic Forecast**. Toronto: Canadian Institute of Strategic Studies.
- Munton, D. and Keating, T. 2001. Internationalism and the Canadian public. **Canadian Journal of Political Science**, 34 (3), 517-549.
- New Europe**. 6 January 2016. Canada Will Go Ahead with the \$15 Billion Arms Sale to Saudi Arabia, <https://neurope.eu/article/canada-will-go-ahead-with-the-15-billion-arms-sale-to-saudi-arabia/>.
- Nossal K. R. 1997. **The Politics of Canadian Foreign Policy**, 3rd ed., Scarborough, Prentice Hall.
- Nossal K. R., Roussel S. and Paquin S. 2011. **International Policy and Politics in Canada**, Toronto, Pearson.
- Nye, Joseph Jr. 2004. **Soft Power: The Means to Success in World Politics**, Public Affairs, First Ed.
- Page B. I. and Bouton M. M. 2006. **Foreign Policy Disconnect: What Americans Want From Our Leaders But Don't Get**. Chicago: University of Chicago Press.
- Schweller, Randall L. 1994. "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back In," **International Security**, Vol.19, No. 1, pp. 72-107.
- Smith A. Heather and Sjolander C. Turenne. 2013. **Canada in the World: Internationalism in Canadian Foreign Policy**, Oxford University Press, Canada.

- Soroka, S. N. 2003. "Media Public Opinion, and Foreign Policy," *International Journal of Press/Politics*, 8 (1), pp. 27-48.
- Stairs, Denis. 2011. **Being Rejected in the United Nations: The Causes and Implications of Canada's Failure to Win a Seat in the UN Security Council**, Calgary: Canadian Defense & Foreign Affairs Institute.
- The Canadian Holocaust. 2016. Hidden from History, [http:// www.canadiangenocide.nativeweb.org/](http://www.canadiangenocide.nativeweb.org/).
- Walt, Stephen M. 1987. *The Origins of Alliance*, Ithaca, NY, Cornell University Press.
- Waltz, Kenneth. 1979. *Theory of International Politics*, Waverland Press, IL.
- Whitaker, R. 2003. Keeping Up with the Neighbours: Canadian Responses to 9/11 in Historical and Comparative Perspective. *Osgoode Hall Law Journal*, 41, pp. 241-265.
- Wlezien C. 2005, "On the Saliency of Political Issues: The Problem with Most Important Problem," *Electoral Studies*, 24 (4), pp. 555-579.

